

دربارهٔ

جبههٔ واحد ضد دیکتاتوری "حزب توده"

از

کاوش

دفترهای تئوریک - سیاسی

شمارهٔ یک، سال اول

● درباره برنامه و روش انقلابی ●

جندی است حزب توده ایران شعار "سرنگونی رژیم دیکتاتوری محمد رضا شاه" را پیش کشیده و سخت دست اندازنده تلویح در این زمینه است. باید آوری سربازان سرسختانه رعبی حزب توده و در گذشته نزدیک از بدین شعار سرنگونی همچون شعار روز و گریز شعارهایی چون مبارزه در راه آزاد سبای و مکرانت بود از گردن رژیم عقب نشینی و نخست این پرسش پیش می آید که شعار بالا را چگونه باید فهمید؟ چه شد که سالیان سرنگونی در دستور حزب توده در آمد؟ گمانی در "جریکهای فدایی خلق و حزب توده ایران" (۱) "دنیای شماره" ۱، شماره ۱۳۵۴ در این باره منوبند:

بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی و مکرانت است. شرط مقدم این انقلاب سرنگونی رژیم ترور و اختناق محمد رضا شاه است که بلا واسطه در مراحل نیروهای انقلابی همه سپهر پرستان و مکرانهای ایران فرار دارد. (ص ۱)

آیا سرنگونی بنازگی "شرط مقدم" گشته یا "شرط مقدم" بوده است؟ اگر بوده چرا جندی پیش بیان گشته و نمیشد؟ یا بحساب آقایان آنگاه سرنگونی شرط مقدم نبوده و "انقلاب ملی و مکرانت" بدون سرنگونی نیز تصور بوده است؟ اینها همه پرسشهایی است که بدون پاسخ بدان در جدی بودن ادعای امروزی حزب توده ایران میتوان دودل بود. زیرا کسیکه پس از سیاردهای بسیار سرانجام آنرا بدیده و سرنگیده و حزب توده است. در همان نوشته، گمانی جای روش کردن پرسشهای بالا، که در سنگ متوانست جندی بود نشانرا نشاندهد. در جایی گریز میزند که تنها فکاهی بودن جریانرا بنمایش میگردد. وی ادعا میدهد که شعار سرنگونی دارای معنوی صرفا سیاسی است و میتواند حتی در درون هشت خاکمه طرفدارانی داشته باشد. تحولات اخیر یونان بهترین نمونه برای روش کردن بیان ما است. یعنی مگر است حتی حتی از هشت خاکمه که از جوانان و حسنات که در این رژیم گونی برای نظام سرمایه داری در بر دارد، غراسناک است و در لحظه معینی طرفدار

تفسیراتی نظیر یونان در ایران گردد. با این تفسیرات رژیم اختتامی برجیده میشود و آزاد پهای محدود و مکرانیک تامین میگردد و بدین اینک پایه های نظام غارتگر سرمایه داری گشوی و او - سنگپهای امپریالیستی آن متزلزل گردد. (همانجا)

سهج زمانی پند ایرانی را روشنتر از این نمیتوان بازگفت. سانکه به نمونه یونان میخواهد درخوردن شعار را شرایط ایران نشان دهد و آزاد آنها که یکچنین جهان نگری آرزو شد که شاید اینکاهن همچون "تحولات اخیر یونان" شب تار یک مارا نیز سبیده بی روی باشد و جای جز پند ایرانی و دیدن انبساط نیرماتند و به مفهوم خشن "هراسناک" هیبت حاکمه میرسد. سردرگی از این بالاتر نمیتوان یافت که آدم گمان کند بخش هراسناک هیبت حاکمه "در لحظه معینی" که روشن نیست کجاست آن چیست و میتواند طرفدار تغییراتی و آنهم درست "تفسیراتی نظیر یونان در ایران" شود؟ تازه هنوز سر نوشت "لحظه معین" روشن نشده و به گمان سیر از ی در باره "آزاد پهای محدود و مکرانیک" وضع حدت بدنیال "طرفدار" شدن بخش هراسناک هیبت حاکمه میرد از ی.

سرنشمنش شود تولید سرمایه داری در ایران و شد بل آن به جهی رندی جامعه ناگزیر جریان مکرانیک را و مستقل از آنکه سرگزین کند یا ننگند و خواستهای همانگاه دستاوردنی باشد یا نباشد و گسترده و همگانه سکند. روشن است که این جریان سرانجام "بخشی از هیبت حاکمه" را نیز فرا خواهد گرفت تا یا بماند نهد و به "بخشیدن" مگراسی و جلوگیری جریان مکرانیک بگردد و شرایط نو بر آید. این امکانی است که میتواند در آینده در ایران رخ دهد و شمار آوردن آن مایسته هر جریان سیاسی حدی است. وهسری حزب بوده این امکان را در زمینه شخص - تاریخی خویش سوس نیکیکد. از راه جهان نگری و اندیشه باسی چگونگی "هراسناک" بد آن حد دهد و با تفسیراتی "نظیر یونان در ایران" پیوندش میدهد که یاوه آشکاری است. خود واژه "هراسناک" نشان میدهد که زمینه بیگار طغیانی را نمیبیند و به چگونگی روانی گریسز میرسد. چگونگی واقعی را از سوسی در ناوش آن بخش از بورژوازی که از راه این دیکتاتوری فرمانروایی میکند و شرایط روشن و باز تولیدش و از سوسی دیگر زمینه بیگار طغیانی میتوان دریافت و نشانده. این زمینه هنوز آن اندازه نشکفته است که عنوان چهر و انگیزه شخص رخده آنرا پیشگوی کرد. درست از اینرو است که باید در باض و شمار آوردن چگونگی آگاهانه گام برداشت و از پند ایرانی و گریزیدن به نمونه ها و از یونان به برتغال و از برتغال به اسپانیا که بدین کوشش شرایط شخص تنها سردرگی مینماید و ککی بحل مسئله ننگد و دوری هست. باید دید در زمینه شخص ایران "بخشی از هیبت حاکمه" طرفدار کدام تغییرات و "آزاد پهای محدود و مکرانیک" میتواند شود؟ مگراسی نا آنجا که باز تولید او را بحظر نیند از ی و ولی شرایط رشد سرمایه داری در ایران چنان بود که در باره وسیله تاریخی تحکیم و تامین امتیازها و باز تولید "هیبت حاکمه گشت. وسیله بی تاریخی دستاورد که سرگزیدن با نگریدن آن در اختیار "هیبت حاکمه" نیست. و تازه برای باض وسیله بی دیگر نیز ناچار است نخست همین وسیله را در برد. شیوه دستاورد

"آزادبهای معدود و مگرانیک" نیز تنها هنگامی بازتولید وی را باخطر نمیاندازد که اندک اندک از بالا و خود چهری از این بازتولید باشد. از اینرو "بخشی از هیئت حاکمه" برای طرف آری از "آزادبهای مگرانیک" چه خواهد و چه نخواهد باید در چهر "زنده باد ولعهد" رخ نماید و دستبرد ها در قانون اساسی را نیز اندک اندک و تا آنجا که با کارش برخورد نکند و نگاه با آوردن حد اما واگر دیگر از میان بردارد. روشن است که باین جریان "تفسیراتی نظیر یونان و ایران" نمیگویند. این تفسیراتی است نظیر ایران در ایسرا. و بجای بخش هراسناک نیز با جریان "زنده باد ولعهد" سروکار داریم.

اکنون که در بدیم بخش هراسناک هشت حاکمه همینکه از یونان با ایران رسد بحریان "زنده باد ولعهد" بدل میشود و بهینهم پند اربانی در اس زمین همینکه از کاسه سر برین آید و برنامه و روش سیاسی گشت گها میانجامد. "دنیبا" بناسنت پنجاهمالگی سلسله پهلوی ویژه نامه بی برین داده است (شماره ۱۲ و اسفند ۱۳۵۱) که انجامین مقاله آن "پایان سخن - سرنگون ساختن رژیم آشدن آدی سرصرین وظیفه همه سپهبرستان ایران است" نام دارد (نوشته گیانوری). در آن گوشده شده است هم "سرنگون ساختن رژیم آشدن آدی و هم "سرشترین وظیفه همه سپهبرستان ایران" ارد بدگاه حزب نوده روشن و بازگفته شود. و چه روشن بازگفته شده است که در رژیمه روشنی جای هیچ گله بی نیست بد آنگونه که چنین گمانی را بر میانگیر که گویا برای همسان بخش هراسناک هیئت حاکمه نوشته شده است و نه "سپهبرستان ایران". نخستند ای "بکی شدن" در داده میشود.

در وظیفه تاریخی همه سپهبرستان و همه آزادخواهان و همه افراد شرافتمند که در اسبه رژیم کبوی را سد راه پشرفت جامعه ما مد اندند اینست که با تمام نیروی خود بگوشند تا راه برای یکی شدن این جریانهای کوچک جد از هم برای بوجود آوردن یک جریان نیرومند حد در یگانوری هموار گردد. بد دیگر سخن ایجاد "جبهه واحد حد در یگانوری" بنظرسور سرنگون ساختن رژیم اختناق ساواکی محمد رضاشاه سرصرین وظیفه ملی هر فرد سپهبرست و آزادخواه است و صرفنظر از اینکه هر یک از جریانهای سیاسی که در بوجود آوردن چنین جبهه بی شرکت میجویند برای دوران پس از براند آخته شدن در یگانوری جبهه ای برای اد امراء داشته باشند و چه شیوه ای را برای دنبال کردن مبارزه خود برگزینند. (ص ۱۲۱) جای مقامیم مشخصه مفاعم اخلاقی ننشته است. "سپهبرست" و "آزادخواه" را و تازه ما خوشمسی زبان که داشته باشیم میتوان بد برفت ولی روشن نیست "شرافتمند" یعنی چه؟ آیا "شرافت" جریانی است سیاسی؟ شرافت را باجه میتوان اند ازه گرفت؟ و آیا در سباست مارکسستی که البته تنها بدعینر هستند میتوان چیزی با این مفهوم آغاز کرد؟ تازه میافزاید که کاری ند آرند این نیرو عابیه در جبهه واحد حد در یگانوری شرکت میکنند "برای دوران پس از براند آخته شدن در یگانوری جبهه برای اد امراء داشته باشند". از برنامه "برای دوران پس از براند آخته شدن در یگانوری" که چشم بوشم و آنگاه در یگانوری از

رسم مشخص طبقاتی حوض خدا و از محتوی نهی میشود. از آرزو عدد دیکتاتوریز بهمان اندازه نهی. آنگاه بکجنس جسمه بی تنها و بیله بی درد ست عمان بختر هراسناک هیئت حاگه میگردد. که ولی سر بزگه عسراسن از میان رفته. کشتارگاه خوشبخت اراسی بدل میگردد که با مقامیم اخلاقی به بیکار طبقاتی رفتن و با سر بیجا اندر افتادند. عنوان پذیرفت که فردا "حضرت اشرف" ها و تیمور بختیار با سزایان "جسمه" سر در آرد. جسمه میشود نزد. هنگامیکه بخش هراسناک هیئت حاگه در زیر دستم یکی از مقامیم "مپیپرست" "آزاد بخواه" و یا "شرافتمند" بتواند فراهم آید. چرا این چشمند بیها نتواند انجام گیرد:

در باره نیروها باید که میتوانند در چنین جسمه واحد عدد دیکتاتوری شرکت نمایند ما بر آن قسمیم که طیف این نیروها از لحاظ کمی و کیفی وسیعتر از آن نیروهایی است که با نفقه جسمه متحد ملی برای انجام انقلاب و مکرانیک ملی رانگیل میدهند. جسمه متحد ملی که هدفش انجام انقلاب و مکرانیک ملی است و محتوی آن انجام تحول بنیادی در نظام اقتصادی و اجتماعی کنونی است از نیروهای خلق تشکیل میشود که عبارتست از کارگران، دهقانان، خرد و بزرگوار شهری و روشنفکران و روزوازی ملی یعنی لایه های کوچک متوسط روزوازی و بویژه آن روزوازی که فعلا مافوق او با مافع امپریالیسم و کارگران ایرانی اثر وارد تصاد میشود. ولی در "جسمه" واحد عدد دیکتاتوری "تنها همه این طبقات و انصار اجتماعی، بلکه عناصر، گروهها و در شرایط تخصصی قشرهای از طبقات حاگه با انگیزه های بگلی گوناگون نیز میتوانست شرکت جویند. این نیروها حتی سواستند شرایط شخصی تاریخی اجتماعی نقش موثری هم در سر انداختن رژیم استبداد شاد ایفا کنند. مبارزان راه طبقه کارگر در زمین اینکه با تمام نسبی و صابزه خود را برای آگاهی و تشنگی انقلابی طبقه کارگر، برای محکم کردن پیوندهای اتحاد - انقلابی طبقه کارگر و متحد شدن در جسمه خلقی در نال حوامند کرد. غیچگاه امکان اتحاد با سروه های عدد دیکتاتوری در درون هیئت حاگه را از بدگاه خود دور نخواهند کرد.

(ص ۱۲۵)

بدینگونه روشن است که منظور عمرو حزب توده و خلقی از روزوازی بزرگ، عناصر دولت، ارتش و مانند آنها است که زیر مفهوم نارسای "طبقات حاگه" فراهم آورده است. تنها معیار در پیوستن آنان به "جسمه واحد عدد دیکتاتوری" بدالفت آنان ما رژیم کنونی است. بدینگونه "دیکتاتوری" از زمینه شخصی تاریخی خویش بر آورده شده معنای پرگمانینی یافته است. از این دیدگاه عدد دیکتاتوری یعنی همان عدد رژیم - همه معیارهای دیگر نامیده گرفته میشود. این "عدد دیکتاتوری" ما ستوانند "با انگیزه های بگلی گوناگون" همان آده مانند. اشخاص است که سرورگه "حضرت اشرف" ها و تیمور بختیارها پیدا بشود. به انگیزه "آنان کاری بد آرد.

فراهم آیدن با بخش عسراسناک هیئت حاگه در ناله هایی دارد که منتظر درخواست افراد و گروهها، در

منطق این " اتحاد " است و بدان حاصل میشود . از اسرو " سهبه واحد حد بد بشانورز " ساخت و بزه بی مباد
و اسلحه طغفانی و بزه بی میشود . ولی رهبری حرب نموده نسبت مابینها کارو مداره . " دلال " او برای این
" اتحاد " چیزی نسبت همز فرزاندگیهای توسری حورده بی از این پارچه که بگانه ترک را میشکی ، دونا را د ستوار
تر . . . و بگسته بر آنرا نتوانی شکست " پشه چو پر شد بر شد پیل را " :

اند رفیع نقره و نقره اند ازو سان نیروهای مخرقی " در تمام طول تاریخ جامعه بشری " :

ب نقره بین نیروهای بیکه برای رسیدن به هدف مشترکی عمل میکنند تنها و تنها میزان این نیرو
ها و سود دشمن مشترک آنها است . سپس دلیل هم یکی از عمده ترین افزایش ارضاع
در تمام طول تاریخ جامعه بشری نقره اند ازو در میان نیروهای مخرقی بوده و هست و خواهد
بود . (ص ۱۲۴)

و با در یاد بند یک شادی به ترس و لرز و روا داشتن شادی دشمن :

ب اگر نیروهای خلق مام اتحاد کنند پیشار همه شاه و کارگزاران خلد ترا از این اتحاد
خواهند ترسد و خود خواهند لرزد .

چرا این شادی را دشمن روا میدارید و به پیشنهاد ما درباره اتحاد دست برد میزنید ؟

(همانجا)

میتوان زبونی و س نسبت را از این روشنتر میزان راند ؟ اتحاد در کنار بخش هراسناک هشت حاکنه با بخش
شاد آن روبرو هستیم ، که ولی ما باید بدان اتحاد به بخش ترسان و نزار هشت حاکنه تبدیل خواهد شد .
سپه روه و بالنگگی است " قابل بحث " .

پس از آگاهی از حوسبهای " اتحاد " و دشمنهای " نقره " ، با مراجعه به اندیشه و بند امروزانه که در بد بخش
حاکنه سیفورد و نه در بافت حرمانهای پیچیده احتمالی ، به " این اصل ساده و مسلم " مبرسم :

ب در اشاره ما هوادار این اصل ساده و مسلم هستیم که هرگاه نیروهای گویاگونی سرای

رسیدن به هدف مشترکی سازیه کنند ، بهترین وسیله برای بالا بردن بازدهی و شتر رساندن

این سازرات اتحاد این نیروها در یک سهبه واحد و متشکل است . (همانجا)

بد بگونه " اتحاد این نیروها در یک سهبه واحد و متشکل " تنها از دیدگاه " بهترین وسیله " محاسن گنسنده
میشود ، آنچه استوار بر پیشند اوربهای چون " اصل ساده و مسلم " ، ولی در دست سوارو به آنچه رهبری حزب
نوده بریان سراند ، یکمین سهبه بی ، از آنجا که چهار مسمی از همکاری سروهای طغفانی ما بکنند سگراست ،
نیتواند " بهترین وسیله " برای آنها باشد . این خود ناشی از شکاف طغفاتی جامعه است و مستقل از حواست

این و آن . نیروهای تشکیل دهنده سهبه بالا همگی در حینه سفی مخالفت با رژیم گونی اشتراک دارند ، ولی

گامهای بیکه بر خواهند داشت گامهای سفی نخواهد بود ، گامهای خواهد بود و در نتیجه سرانجام از او

جنگجوی طغفانی معس . از این دیدگاه سهبه بشکفته تنها " بهترین وسیله " برای یکی از حرمانهای طغفانی

تشکیل دهنده اثر می‌باشد. این نیز خود به‌خواست این یا آن گروه بستگی ندارد. از نیروهای تشکیل دهنده و جبر همگاری آنها که خود حبه باشد ناشی است. از اینرو است که با کاوش ساخت حبه می‌توان از پیش گفت منطبق بودن آن چیست و "بهترین وسیله" برای آن خواهد شد.

از آنجا که جریان احتمالی فراسوی خواست و روشن این با آن جنبه بی‌شکست و بی‌دنباله بی‌شکست دارد و استوار کردن اتحاد بر حبه منفی - سرنگونی "با چشم پوشی از دنباله های مثبت آن چیزی نیست جز بی‌وفتن جنگوشی مثبت در پایبندترین سطح آن. روشن است که در میان همه جریانهای شرکت‌کننده در "حبه واحد ضد دیکتاتوری" تنها جریانی که علاوه بر "سرنگونی" نیازی به افزودن یک واژه نیز ندارد همان بخش هراسناک هیئت حاکمه است. از اینرو، از همان آغاز این حبه مبر بخش هراسناک هیئت حاکمه را بر پیشانی دارد و "بهترین وسیله" برای اوست. این نتیجه ایجاد حبه واحد با "بخشی از هیئت حاکمه" است که نتیجه ناگزیری گه به‌خواست این و آن بستگی ندارد. زیرا یک پیکار بیگمراه و دیکتاتوری همچنین افتخار بی‌امان و بی‌سروای همی بخش هراسناک و افتخار کوشش او را برای احراز همان محتوی دیکتاتوری در شرایط و وجهی نو در سر میگرد. این پیکاری نیست برای تضعیف او، بلکه پیکاری است برای منفرد کردن او، برای پیشبرد جریانی انقلابی. ولی منطبق ضروری اتحاد با او اینست که جریان دیکتاتوری سخن خود را فروخورد، از افتخاری بهره‌بردار و لحنی "شبی و آرام" برگزیند، که به‌درد پیکار طبقاتی نمیخورد، گله‌گزارای بی‌شکست است و به پیکار طبقاتی، بی‌اجاد چنین جنبه واحدی از همه نیروهای ضد دیکتاتوری مبارزات ایدئولوژیک و گنگوهای موجود در زمینه برگزیدن شیوه‌های درست مبارزه انقلابی در این یا آن مرحله از تکامل جنبش انقلابی را نقل نمیکند ولی مستلزم آن است که این گنگوها و مبارزات در چهارچوبی وسیعاً لحنی انجام گیرد که امکان همگاری همه نیروها را در حبه واحد برای رسیدن به نخستین هدف فرسنگی و با حتی دشوار سازد. (همانجا)

اینست دنباله‌گیر ناب‌بیر "اتحاد" بالا. میبینیم که بخش هراسناک هیئت حاکمه در حبه واحد نیز هیئت حاکمه است و این دیکتاتوری هستند که باید سخن خود را فروخورد و از پیکار آشکار طبقاتی بهره‌بردار. پس هیئت حاکمه در هر دو هیئت حاکمه میماند و پیکار طبقاتی آشکار با آن فروگشته میشود؛ دربرون از حبه ساواک و در درون حبه اصل "اتحاد" برای آنکه "امکان همگاری همه نیروها را در حبه واحد برای رسیدن به نخستین هدف فرسنگی و با حتی دشوار سازد".

اتحاد ساختن هراسناک هیئت حاکمه در این بی‌هنوز گذشته، تر از آنچه گفته شد دارد. باید بر آنچنان پشتمه و پیشنامه‌ای استوار کرد که رخدادهای منطبق بالا را ضروری سازد. این نیز خود دنباله‌گیر ناب‌بیر برترانه ریزی برای اتحاد بالا است. آماجگویی اتحاد با عناصر با گروههایی از درون هیئت حاکمه که نتوانند "با انگیزه‌های یکس گوناگون" مخالف رژیم‌گونی باشند، اینها نتوانند از نمایندگان متافع متضاد امیرالسنی تا امیرال راست‌توسری خورده "زنده‌کار و لم‌عهد" را در برگزیدن ما را این انگیزه‌گاری

نست. سرشار باد شعارها و اقدامات خود را تا بد انجا فرود آریم نه باین اتحاد لغوه نزنند. هرگونه برخاستن از این فرودگاه، چشم پوشی از حسی از "نیروها" است. عینین که پیش از اتحاد با بخش هراسناک هشتادگانه ناگزیر تحت ساید شعارها و اقدامات خود را بدان در محور سازمانیم، باید چگونگی آنها بپذیریم؛ پس از آنکه دریافتیم که برای سرنگون کردن رژیم کونی که روزروز بسیار در اکتیو است و در بدین سخن تشکیل "جبهه واحد حد و یگانگی" است و ترکیب نیروهای بالقوه شرکت کننده در چنین جبهه‌ای و سبب ورود و نتیجه از لحاظ طیفاتی و انگیزه های شرکت در این جبهه ناهمگونتر از جبهه خلق است، باید اتحاد و به پیشبردن این جبهه را در سرلوحه وظایف خود قرار دهیم و بدون اینکه حتی گرهی از مواضع اصولی خود دور شویم و یا هدفهای دورتر انقلابی خود را از دست دهیم و اینکه از جهت اصلی سارزه خود در راه تجهیز نیروهای انقلابی و در رده اول طبقه کارگر خمری شویم، آن وظایف و آن اقدامات و آن شعارها را به شعار روز و طبقه روز و اقدامات روز مدل نماییم که به جمع همه نیروهای حد و یگانگی کتک میسراند و از آن شعارها و اقداماتی که این جمع را غیرسکن میسازند و یا بطور غیرضروری دشوار میکنند دوری جویم. (ص ۱۲)

اینجا است که توانهای ارتجاعی روشن‌ترین رهبری حزب نود و روش چشم‌بختور، هنگامیکه "جمع نیروهای حد و یگانگی" سایر گسترگی ندارد و میشود و گفته میشود "از آن شعارها و اقداماتی که این جمع را غیرسکن میسازند و یا بطور غیر ضروری دشوار میکنند دوری جویم"، بزیانی بسیار روشن پاندهان روی اصول از برای "جمع" باز گفته میشود. باید پرسید آیا "گره‌ای از مواضع اصولی" همانند است که از آن چشم‌نوشیم؟ راستی خود این "جمع" پاندهان روی اصول است. اینجا است که گهر شکستن جریان به "انقلاب‌طلبی و دگرگشت" و "شرط مقدم" آن روشن میشود.

در بدین در آغاز جریان به "انقلاب‌طلبی و دگرگشت" و "شرط مقدم" آن شکافته. یکجین شکافتنی هم از دیدگاه تئوریک هم کردار انقلابی، که آن چیزی جز ابزار این نیست، نادرست و ناپذیرنی است. اینگونه آیا آمد و پیوسته با گشته اند. کار رخد ادکی سزوسر است و نه منطبق در سزوسر. تازه آنگاه نیز که کاوش در قبض و دورستی از جریان کیم، هنوز نخواهیم توانست پاسخی قطعی بدان دهیم. زیرا جریان انقلابی نیروهای طیفاتی را بچنان حسی، چنان آگاهی و سازمان‌یابی ناکافی میکند که دشوار توان از پیش در ایناره چیزی گفت. از اینرو حد اکثرن آنها سی نادرسته است. آنچه در زمینه برنامه روش انقلابی از سوی گداوش تئوریک ستوان انجام در "فاصل بیوند سان" شرط مقدم "و جریان انقلابی است، نه جدایی آنها. ولی ار این دیدگاه "شرط مقدم" باید چگونگی شدت افشانه باشد و نتنها منفی. سرنگونی حالی که انجام نمیگردد. جریانهای ویژه‌ی سرنگونی را انجام میدهند و سرفراخته ایوا حای سرنگون شده میگردد. آنچه در ایسن

زمینه باید انعام شود. بافتن این چگونگی مشت است، که تازه یکی نیست. زمینه رخداد همواره چند توان
 نگار هم میگذارد که ناشی از شکاف طبقاتی زمینه و کزد ارضیات در آن مستقل از خواست، ماست. در ایران و
 ریش سرمایه داری در سالهای گذشته زمینه سرنگونی را فراهم آورد است. گمیتواند بد نسال دگرگونیهایی
 اربالا اندک اندک دور چهره "رتنه" مگر ولجهد "یدید آید" یا چهره برخورد های تند تر و حتی انقلاب
 آشکار سیاسی خود گیرد. و نیز میتواند ترکیبی از آنها باشد. زمینه طبقاتی همه اینها هم اکنون در ایران
 هست. در چهره نخست، توانهای انقلابی به سرفراختن نمیرسد و واپس رده میشود و جامعه در ورای از تکامل
 خویش گام نمینهد که در آن ریش سرمایه داری همراه با فرمانروایی ارتجاع ما کشیدن لایه های میانه بهمکاری
 تا آنجا که توازن سهم نمودند و انعام میگردد. این شرایط برای ارتجاع بسیار مناسب است و توان مایور بیشتری
 باو میدهد. از اینرو دلخواه بخش هراسناک هیئت حاکمه است. اینجا جریان انقلابی از کوره راهی سب بر بیخ و
 خم ره میگذارد و پیش میرود. در برابر آن هریار در پیچه کوچکی باز میشود و بهمکاری بخشی از لایه های سانه
 که استند نارچاق کسی و دلالتی است، در بر خورد ها و شکاف نهاد ها اندکی جابجا میشود. دورانی فرساینده
 که اگر بدست انقلاب سیاسی آشکاری برچیده نشود و تار سیدن چهریندی سرمایه داری ایران به مرهای ساز
 تولید خویش میتواند ادامه داشته باشد. این سرنگونی "شرط مقدم" دگرگونی انقلابی است که گسسته از آن
 است و با آنکه گامی پیش است، آغازگاه دورانی نکست بار میماند که در آن هر گام پیش از هزاران سایه روشن
 میگردد. البته اگر این راه تاریخی با وجود کوشش و بیگاری نیروهای انقلابی برگزیده نشود و آنگاه شکوه سرد این
 سودی ندارد. باید در شرایط نو چهرهای نوین بیگاری انقلابی را یافت و پیش برد. ولی برگزیده شدن این
 راه در زمینه بیگاری طبقاتی همان اندازه نهد است که برگزیده شدن راهی دیگر و پس برگزیده شدن راه
 نخست. از اینرو ولجهد هر انقلابی پینار در راه گزینش تاریخی آن جبهه است که پیوند جریان انقلابی در
 آن رخدادنی است و این انقلاب آشکار سیاسی است. تنها از اینراه است که سیوان جریان انقلابی را تا انعام
 آن پیشبرد. همین راه است که نیروها و توانهای انقلابی را در زمینه آگاهی، خودیابی و سازمانیایی بکشد و
 حد سانه خواهد برد. و تازه اگر هم دستاورد نشود، دستاوردی بوزوایی خلاصه شود و نتواند فراتر رود. دستاورد
 گسترده و خوانا با بیگاری طبقاتی آشکار خواهد بود. آنچنان زمینه است که تنها بر آن میتوان بیگاری انقلابی سوسیا
 لیستی را فرحام رساند. انقلاب آشکار سیاسی نیز جریانی است که تنها در زمینه عسی، بلکه بر زمینه ذهنی
 معنی میتواند یدید آید. زمینه انقلابی خود نافته بی از این دو لایه است که بهیچرو نمیتوان از یکدیگر
 جدا ایشان کرد. این خود گویای دو لایگی همه جریان اجتماعی است که از سوی مستقل از خواست و آگاهی
 این و آن و فراوانند و آگاهی و خواست مردمان و از سوی دیگر دستاورد کرد از خود مردمان است که با آگاهی
 و خواست معینی دست اندر کارند. آنچه سراسر ماست است میآید. ناسنه خواست و آگاهی بیگاریگران است
 ولی فرحام بیگاری و جبهه های پیرو آن و گسترش و زوای دگرگونی اجتماعی دست آمده. همگی بسته بدان است
 که بیگاریگران ما، آماندگی و آگاهی، سازماندهی، شور و سواد انقلابی، در پت سخن ماچه پیشینه ذهنی

بسیار برجسته باشد. زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و چهارچوب بیکار را تعیین میکند. بنا بر شکاف طبقاتی
زمینه و توانمندی گوناگونی در این چهارچوب نهاده است که در ستاد آنها بهیچ‌وجه از زمینه‌های تنها سیاسی
مخرواندنی نیست. نه جریان منحصر بیکار طبقاتی و استه است.

اینکه آیا بتواند سرنگونی با انقلاب سیاسی همراه گردد و بهیچ‌وجه در خود "سرنگونی" ساده نیست بلکه
در آنست که توده‌ها ناچارند از راه برای انجام این انقلاب آمده‌اند باشند. زیرا این بسیج و آگاهی
و سازمانیابی توده‌هاست که سرانجام زرقا و گسترش و گزینش احتمالی را تعیین میکند. خواه این در گزینش
در سطح سیاسی و روشی و خواه در روابط تولید باشد. آنچه هنگام "سرنگونی" در گزینش و زرقا
کردن در گزینش استاده و پیوند آن جریان انقلابی بعدی مهم و تعیین‌کننده است، همین شرکت توده‌ها
در جریان است. شرکت توده‌ها در جریان نیز گامی بگشاید و باید در زمینه سیاسی از دستها پیشرفت
آمده گردد و باید آنان در زمینه آگاهی و بسیج سیاسی آمده پیشتر بردن جریان انقلابی باشند. و این
باین با بسیج سیستماتیک برای انجام انقلابی ریشه‌های سیاسی مدعی ساخته‌اند. ولی بسیج توده‌ها
درست آنچه است که بخش‌های اساسی است. هرگاه را هرسانگر و نفع را "عمرگن" مبارز و مبارز منطق
رهبری حزب توده‌ها باید از آن چشم‌پوشی و حتی اگر در این میان گرایشهای تندتری در زمینه آگاهی و
سازمانیابی در توده‌ها چشم‌پوشی در فرمود آوردن آن و آرام کردنش گویند تا "نفع" را جلو نگردد. باید
توسید بیکار تنها در جنبه منفی "سرنگونی" یا چشم‌پوشی از دشواری‌های شدت آن انجام گیرد تا "نفع"
بناگردد. فراهم آوردن مردم زیر بگشاید "جبهه واحد مدد یگانگی" یعنی فراهم آوردن انسان
در جریان منفی که روشن نیست چه می‌خواهد شد. بگشاید توده‌ها بگشاید آگاهی‌هایی آمده‌اند نندن
دشمن همان بخت‌هرسانگ هیئت‌هاست و نه دشمنان جریان انقلابی بگشاید. رهبری حزب توده‌ها با پیشنهاد
شکل چنین جبهه‌های برای پیشنهاد ساختن سلاحی در خود دست‌های هرسانگ هیئت‌هاست
میکند و توان ارائه‌های نهفته در آن همین است.

کردار انقلابی خود در سوی پیشتر "شرط مقدم" به دشمنان انقلابی آن است و نه حد آلودنشان که آشکارا
گوشش و با گشاید است. از این دیدگاه آنچه مهم است شناختن پیوند میان آنها و عمل در آن است و نه
حد ایشان. از این دیدگاه بیکار سیاسی و تدارک این توده‌ها برای رسیدن با دشمنان زمینه‌های سیاسی است که
پاسخگوی نیازهای بیکار انقلابی باشد. برنامه حد اقل چیزی نیست جز در ستاد زمینه‌های بیکار انقلابی
ریشه‌های بیکار توده‌ها و گسترش و شکست توانمندی‌های انقلابی در آن نهاده‌اند. تنها بگشاید
ریشه‌های سیاسی می‌تواند "شرط مقدم" جریان انقلابی باشد. از اینرو "سرنگونی" منفی بلکه سرنگونی شدت
همراه با انقلاب سیاسی است که می‌تواند "شرط مقدم" گردد. برپیش‌بینی نیز در هر انقلاب سیاسی برپیش
دشمن است. نخستین سازبسیج انقلابی توده‌ها روشنگردن این برپیش‌بینی است. اگر نخواهیم توده‌ها سر
انجام در آن و آن جریان غیرانقلابی راه افتند و با انرژی انقلابی در اثر روشن نبودن راه و آسماح

انقلابی خشی گردد، نسبت باید این پرسش را روشن کنم. پرسش دولت تنها باید از هم اکنون روشن باشد و آشکارا مزایا را داده شود، بلکه باید آماج پیگار و تدارن ایدئولوژیک پیشین گردد. چشمپوشی از اینکسار براساس انانسان در حال جریان خود بخودی و ایدئولوژیک سیاسی، باید توده ها بداند برای چه پیگار میکنند و چه می خواهند دست آورند. تنها روشنی این پرسش است که میتواند زمینه ذهنی پیگار ریشه ای را در توده ها پدید آورد. سرنگونی تنها که گلبیزی دست نمیدهد. پشت آن چندین توان نهفته است که دستامد آنها وابسته به سرهمنی و زمینه ذهنی پیگار است. چنانکه در بالا گفته شد، تنها زمینه درخور پیگار همانسا انقلاب سیاسی است. این انقلاب نخست روابط تولید را دستنویزند و نمیتواند دستزند. درگرگونی در روابط تولید خود فرارده جریانی طولانیتر و پیچیده تر است. وظیفه این انقلاب، سرنگونی دولت و برپا کردن دولت انقلابی موقت است و دولت استوار بر نیروی صلح مردم. تنها بر این زمینه است که آزادبهای مکرانیت و آزادی قلم، میان، حزب، گروه، دسته و هر آنچه که وابسته بک پیگار طغفانی آشکار است بدست میآید. این زمینه، هنوز فراهم پیگار نیست، بلکه آغاز جبهه های آشکار و آگاه آن است. میتواند به مردانش شیوه تولید سرمایه داری انجامد، میتواند نماند، اینها در پیگار طغفانی آشکار روشن و مرکزنده نماندند. از اینرو در این پیگار برکناربا تنها نسبت، با همه عناصر مکرانیت، روزروایی که در راه دستنویز در کراسی روزروایی پیگار میشوند میتواند منع شود، ولی بر این زمینه، این انعام، از آنجا که زمینه اش پیمان است و نه سازش و گفت که دوروی بک است، دامنه اش گسترده تر از آن "وحدت" شفی خواهد بود که رهبری حزب توده پیشتر میگفت. وحدتیه رهبری حزب توده پیشتر میگفت در واقع وحدت نیست، چون حننه شفی ندر اند سازش است. منظر سازش نیز، چون برشها را حای روشن کردن میباشند و ماستالی میکند، نه پیگار آشکار، بلکه گفت است. سازش خودی خود نماند و با سگانه کردار انقلابی نیست. در هر جریان انقلابی، بنا بر زمینه عینی و نازهای پیگار سازشهایی با این و با آن نیرو، برسر این یا آن پرسش ضروری میشود. گاه مایند در حال وحدت با نیروهای لوزان، در دول و دوروزه نیز رفت، اینها همه منطق پیگار طغفانی است و در روز از انیم که پندار نگرهاری از پیگار طغفانی داشته مانیم. سازش و سپس رسیدن از نیروهای لوزان نیز مایسته اشراکت زدن نیست. گفت از آجا آغاز و جنبه بسی ضروری در سیاست میشود. بک سیاست گوهر ایدئولوژیکی میباشد که سازش جای آنکه جنبه بسی از پیگار باشد، زمینه آن میگردد. اینجاست که سیاست همان معنایی را پیدا میکند که مردم ساده از واژه "سیاست" میند آرند، گفت، از کار برشها بدندان، سخنانی گفتن که چند جور برداشت توان از آن کرد، بهر کس چیزی گفتن و در انجام سر همه شیره مالیدن... مردم ساده پسنداشتن درست از این "سیاست" دارند، آنان همواره با سیاست روزروایی و خرد روزروایی سروکار داشته اند - که دارای همین چگونگیها است. رهبری حزب توده ما گردیدن روشن گونی، ناچار باید در این راه، که راه نوی نیز نیست، گام بردارد. از یکسو باید پاسخ هوداران خود را دهند که حاج وواج از این بند بازی نویسن و از سوسوی شان از آنکه سرانجام "سرنگونی" در دستور روز درآید، و از سوی دیگر گفتند، از انعام ما "عینی

از هیئت حاکمه * است * از سوی دیگر باید پاسخ بخش هراسناک هشت حاکمه را دهد که با "براند اخشن سلطنت بطور کلی" سر سازشند ارد - روشن است که پیشگرفتن روشی اصولی در گفتگوی این زمینه و نسبی تواند پاسخگوی نیاز بالا باشد - باید روشی پیشگرفته شود که جای پاسخ به پرسشها را از کار آنها بگذرد - تا نه این از دست رود نه آن - بهزادی در نوشته خویش نام "از سرنگونی سلطنت استبدادی تا استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک" ("دنیا" دوره سوم - سال دوم - شماره ۱۱ ، بهمن ۱۳۵۴) در برسر دولت یکجنین روشی را پیش میگیرد - پس از یاد آوری که "هدف استراتژیک جنبش انقلابی ایران آنست که دولتی از نوع ملی و دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی ایجاد کند" (ص ۱۳) ، بناگهان با این "ولی" شکفت انگیز مانند کیانوری آنرا از "شرط مقدم" جدا میکند :

« ولی در برنامه جدید حزب توده ایران این نکته هم تصریح شده است که برای تیل به هدف استراتژیک یعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی ، نخست میباید سلطنت استبدادی شاه را برانداخت. » (همانجا)

بدینگونه باز رابطه یی میان ایند و جز همان "شرط مقدم" مجرد نمیماند - صخره اینست که لنین را مشول اینکار میکند - ادامه میدهد : "چرا ؟ لنین باین سؤال چنین پاسخ میدهد ... " و سپس نقل قولی از لنین بداندیشی فرمانروا برنگ "استدلال" روشن بچشم میخورد - شکفت نیست که پس از این شاهکار و جای بررسی زمینه مشخص بینگار به برشمردن "امکانات" میافتد :

« ۱ - آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتما باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ؟

بنظر ما نه .

« ۲ - آیا ممکن است سرنگونی سلطنت استبدادی شاه با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ؟

بنظر ما گاملا ممکن است .

« ۳ - آیا سرنگونی سلطنت استبدادی و همراه با از بین رفتن سلطنت بطور کلی و استقرار جمهوری بخودی خود بمعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک است ؟

بنظر ما نه .

« ۴ - آیا استقرار جمهوری و با شرط از بین رفتن رژیم ترور پلیسی و تامین آزادیهای دموکراتیک برای مردم و گامی جلوتر از سلطنت در همین از بین رفتن ترور پلیسی و تامین آزادیهای دموکراتیک برای مردم نیست ؟

بنظر ما حتما هست. » (ص ۱۱)

روشن است که این روش بوسی از بینگاری سوسیالیستی نبرده است - جای آنکه روشن کند زمینه هرگام از این امکانات

جست و تا راستای بیگار در آن روشن شود ، به برآمدن آنها میرد ارد و همچون جهان نگر زبونی به آری و نه و البته و سنگت و اینچیز برت و پلا غا بسنده میگند . از همه خنده و ازتر آما است که پریش سلطنت را پیش میگند . در همان شماره (۱) میگوید :

تا نمایل و تلاش جنبش انقلابی ایران اینست و این باید باشد که سرنگونی سلطنت استبدادی شاه را با سر انداختن سلطنت بطور کلی ، یعنی این شکر قرین وسطایی دولت و همسراه سازد . ولی (باز هم همان " ولی ") میدانم که تمایل و حتی تلاش نیروهای انقلابی سرای نبل بده فهای ناکبکی و استراتژیک متنهایی کافی نیست . عوامل عینی و ذهنی و داخلی و خارجی گوناگونی باید باهم جمع شوند تا تمایل تحقق پذیرد و تلاش نتیجه برسد . لذا کاملا ممکن است که حکومت فردی شاه روزیم نورزی پلیسی او از بس برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند . (همانجا)

این چشمک زدن بحریای " زنده باد ولیعهد " را چه مینویس نامید ؟ علی " درست است که تمایل و تسلالت جنبش انقلابی ایران اینست و این باید باشد ... " ولی اندیشه بخود راه ندهید ، ما تنها ماین " بایسد باشد " بسنده میکنیم و در کردار راهی را پیش بگیریم که " تجمع را غیر ممکن " و یا " بطور غیر ضروری د شوار " سازد . سر هواداران چیز را نیز سره میمالیم که " تمایل و حتی تلاش نیروهای انقلابی برای نبل بده فهای ناکبکی و استراتژیک متنهایی کافی نیست " و تا " شرایط " آماده نیست همین سرنگونی خشک و خالی تنها تسعار صحیح است . اگر هم روی خود را زیاد کردند و جز برای " شرایط " شدند ، از آن بد بنگونه طفره میروسم که " عوامل عینی و ذهنی و داخلی و خارجی گوناگونی باید باهم جمع شوند " و اگر باز هم قانع نشدند و روی روشن کردی " شرایط " یا فترتند ، ظم را دست طبری میدهم که بنویسد تاریخ بمرنج است و بسیار بمرنج است و باید فاکت جمع کرد ، همه فاکتها را ، شاید نظره و لخواه از حوادث ساخت . . . آنگاه بگفتن مردم رونسی که د لبروی روشن سخن گفتند از آنند ، برای توجیه روشن خویش دست بد امان نسین میشوند که در لبروی و روشن گویی نمونه است . درست است که لنین بارها بروشنی و بهیروزا به ضرورت سازش در پیگار انقلابی اشاره کرده است . ولی آن سازش که بر سخته برنامه و روش انقلابی و جنبه بسی از آن بود کما و این سازش که مایه بسی جز حود ندارد کما . راستی باید گفت " زاین عها تا آن عها فرقیست زرف ، زاین عمل تا آن عمل راهی شگرف " . نقل قول برای ایشان چیزی جز د ستاویز و توجیه سیاست اپروتونیشی نیست .

هان شو مبرور زآن گفت نگو	زانکه دارد صد دی دوزیرو
اوچو بماند رشت گفتش زنت د ان	هرچه گوید مرده آترا نیست جان
گفت انسان پاروسی زانسان بود	پاره بسی ازنان بغین که نان بود

XXXXXXXXXXXX

آیچه در بالا گفته برای روشنکردن چند پرسش بود که از سوی ابورتونیس و توان ارتجاعی نهفته در روش نوین رهبری حزب توده را که ویژه حزب توده نیز نیست و در آینده در گروههای دیگری نیز با آن روبرو خواهیم بود نشان دهد و از سوی دیگر آمارگاه گفتگویی در زمینه برنامه و روش انقلابی باشد. برنامه و روش انقلابی خود میتواند برپایه روشن شدن پرسشهایی پدید آید که در گفایش این نوشته نیست و تنها در یک سرشنه نوشته ها میتواند بیان کشیده شود.

ولی گفتگوی بالا ناضی خواهد بود اگر سردرگمی رهبری حزب توده را در خود پرسش "انقلاب ملی و دگرگشت" نشان ندهیم.

دیدیم که اگر رهبری حزب توده به موازات و می توانست بشیوه پس درست پیشروی و سخت باید زمینه و دنااله بیکار مطلقاتی را در جریان سرنگونی بوری میگرد و میکوشید مکانیسم آنرا دریابد. تازه بر این زمینه بود که سبب برنامه و روش جدی استوار کرد. ولی جای همه اینها در همان منطق مجرد "شرط مقدم" میماند. روشن است که این مجرد بودن "شرط مقدم" مطلقاً خود دنااله مجرد بودن "انقلاب ملی و دگرگشت" میتواند باشد. و دنااله همین مجرد بودن است که نه "شرط مقدم" و نه گذر آنرا از راه بیکار میتواند دریابد و نشاندهد:

«از انقلاب مشروطیت ایران تا کنون نزدیک به ۷۰ سال است که مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساساً تعریفی نکرده است و زسرا اگر در آن توقع بهترین تضادهای جامعه ما تضاد بین مردم و امپریالیسم و تضاد بین مردم و ارتجاع بود و امروز هم همین است. اگر در آن توقع این تضادها میبایست بود کب استغلال واقعی سیاسی و اقتصادی و سود استقرار دگرگشتی همه حائسه حل شود و امروز هم چنین است. سخن دیگر از آن توقع تا کنون و همچنان در مرحله انقلاب ملی و دگرگشت است.»

(در باره روش تاکتیکی حزب توده ایران - منوچهر سهرابی و "دنیا" شماره ۱۱ و آبان

(۱۳۰۳

در چشم سهرابی "مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساساً تعریفی نکرده است." چرا؟ زیرا اگر در آن توقع بهترین تضادهای جامعه ما تضاد بین مردم و امپریالیسم و تضاد بین مردم و ارتجاع بود. امروز هم همین است. او نمیبیند که این "مردم" امروز ترکیب مطلقاتی دیگری داشت تا امروز و همینگونه ارتجاع. امروز و امروز د و شیوه تولید و د و چهرندی و کاملاً متفاوتند و سنار ایس طغفات و لایه های اجتماعی کاملاً متفاوتی در بیکارند و جریانی کاملاً متفاوت در دست است. آنچه در پیروز و امروز یکی است و دین سرسهرابی است که سر قابل تعریفی نیز نیست: امروز جامعه ایران "مردم" و "ارتجاع" داشت و امروز هم دارد و امروز "امپریالیسم" ما ایران دست میبرد و امروز هم میرد - پس "مرحله انقلاب ایران" همان است و "هدفهای استراتژیک" نیز همان. اینست آن فرزانگی شگفت انگیز در باره "انقلاب ملی و دگرگشت" از آنجا که زسه بیکار برایش ساخت منحصر مطلقاتی ندارد و نمیتواند دریابد که تنشها بیکار "بین مردم و ارتجاع"

بلکه مستوی ملی بینگار نیز از امروز تاکنون بسیار فرق کرده است. در چشم او، که جریان را از بینگار طبقاتی جدا میکند و چون "مرحله" بالای آن قرار میدهد و همه بینگار نه برای پیشبرد منافع معین طبقاتی و بلکه حاصل نمدارهای مجردی است که نتیجه اثر مصلحتی "استقرار د مکرسی همه جانبه" ویا "کسب استقلال واقعی ساسی و اقتصادی" باشد. روشن نیست "همه جانبه" بودن د مکرسی را از کدام بیغره اندیشه خویش بیرون میکند. آیا ترکیب طبقاتی جریان مشروطه اساسا میتوانست "د مکرسی همه جانبه" پیدا آرد ؟ میتوانست چنین آماجگیری داشته باشد ؟ هنگامیکه واژه های ایدئولوژیک "همه جانبه" و "واقعی" را، که چیزی جز بند اربانی روزوایی و خرد و روزوایی نیست، جای آماجگیری مشخص جریان انقلابی، که تنها از راه کاوش شخص زنده اقتصادی و بینگار طبقاتی استوار سر آن دریافتنی است، مینهد، بروشنی میگوید که دیدگاه او نه بینگار طبقاتی، بلکه از پارچه بند اربانیهای لایه های میانه جامعه است. نمدارنی نیست که آقایان "مرحله" انقلاب ایران "را با کشورهای آفریقایی و عربی در یک ناسه ریختند و سالها دنبال خوشبندی اری "راه رشد غیر سرمایه داری" دویدند، که ولو گویا با رشد ابرهای واپسین به "سنگیری سوسیالیستی" فرودش آوردند. تازه همین "سنگیری سوسیالیستی" نیز آن اندازه غیر جدی است که "مرحله انقلاب ایران در نتیجه هد فیهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران" را "در دست نخورده میگردد و تنها آرزوی نوبدان میدهد که "بشرط جمع شرایط عینی و ذهنی "تازه" ضروری و حتی "میشود" :

«اگر در آسوتج محلت ضعف نمی و کینی طبقه کارگر و فد ان حزب طبقه کارگر و فد ان سیستم جهانی سوسیالیستی و انقلاب بطور همه و اساسی غصلت، روزوایی داشت و سرکردگی انقلاب سناچار با روزواری بود و در دوران ما با رشد روز افزون کس و کینی طبقه کارگر و تحکیم و گسترش آن، با وجود قدرت روز افزون سیستم جهانی سوسیالیستی و تغییر روز افزون تناسب قوا در صحنه جهانی سود سوسیالیسم مابوجود تحول کیفی در شی روزواری بطور عموم و وطن آن در جهت ارتجاع و همسنگی با میرالیسم انقلاب بطور همه و اساسی غصلت د مکرانیک دارد و دارای سنگیری سوسیالیستی است و سرکردگی بیولانیا در انقلاب - بشرط جمع شرایط عینی و ذهنی - ضروری و حتی است. بسخن دیگر انقلاب ملی و د مکرانیک ایران با کیفیت نویسی غنی شده و انقلاب ملی و د مکرانیک طراز نوین است و این کیفیات نویسن پیروزی طلعی و نهایی آن و تحول آتی آنرا سوی انقلاب سوسیالیستی از امکان به واقعیت تبدیل کرده است. » (همانجا)

اینهم از "انقلاب ملی و د مکرانیک طراز نوین" . اگر در گذشته "انقلاب ملی و د مکرانیک" طراز نوین نبود است هلت آنرا باید در بزرگشته "فد ان" جستجو کرد. هنگامیکه جای برشهای واقعی با یکشت پیشد اوری به کاوش دست زبیم، همه جا به جای چگونگیهای شت "فد ان" خواهیم دید. از اینرواست که "سرکردگی انقلاب" در آهنگام نه چون د ناله و چگونگی شت آن، بلکه از روی ناچاری، "سناچار" مینماید و دریافت

شوند، "سرکردگی انقلاب، ناچاراً با موزواری بود". پس، جنگویی "نویس" از راه بر شدن این "فقدان" ها
 بدست میآید. جای ناوش و نشاندن آن مکتبیم بینار طغفانی که سرانجام انگارها و رعد ادگها را در جزیران
 تعیین میکند و ناچار به ضعف و قدرت طغفه کارگر (که بدون بررسی آن در زمینه شفقانی مشخص و در پیوند با
 "ضعف و قدرت" طغفات دیگر زمینه بینار وازه بسی نوحالی سماد و کاربرد و جز پوشیدن ناتوانی استدیشه
 سهرابها را نداند) ، بدون یا نبودن حزب و بودن یا نبودن سیستم جهانی سو سالیستی (که باز بدون
 بررسی زمینه و دریافت مشخص آن تنها یک عامل مسدود محرد سماد و روشن نشود چرا "باوجود قدرت روز
 افزون سیستم جهانی سوسالیستی و تخمیر روز افزون تناسفوا در صحنه جهانی سود سوسالیسم" در یکجا
 چون شیلی کار به سرگوشمیکند و یا جای دیگر چون برنقال به تحکیم سرمایه داری مباحثات) گریز سزند. و باز
 از اینرو است که ناتوان از کاوش و درآورد شرایط و ویژگیهای "نویس" د مگرسی را حاشین روابط تولید و انقلاب
 را از "موزواریسی" به "د مکرانیک" تبدیل میکند. روشن است که پس از اینجه چشند و "سنجگری" نیز
 سیمان انداره نارسا و ناروش و تهی از معنی میگردد. روشن نیست که "سنجگری" سرچه روابط تولید فرا
 سرورد و بیگرایسی احتمالی آن چیست. با وجود روابط تولید است؟ از آن بد تر "سرکردگی برولناریا" است.
 روشن نیست اگر "جمع شرایط عینی و ذهنی" فراهم نشد، آنگاه "سرکردگی برولناریا" دیگر "سرور" نخواهد
 بود یا "حتی" نخواهد بود؟ رهبری حزب بود یا یکجنین تبع جویین به پیگار طغفانی سرورد و دور نیست که
 به "اشتهاء" د مگرسی فرو افتد.

با چنین دریافتی از "انقلاب ملی و د مکرانیک" نمیتوان نتایجهای برنامه و روش انقلابی پاسخ گفت. از آنجا که
 خود "انقلاب ملی و د مکرانیک" نه از زمینه مشخص چهروندی و جامعه و پیگار طغفانی استوار بر آن، بلکه از پیش
 د اوربهای د روسر و درآورد شده است، نگارتر جریان طغفانی آن نیز ناچار د نال طغفات د روسر آن گشتن و
 چپاندن مفهوم آنها بدین این مفهوم است؛ "کارگران و دهقانان و خرد و موزواری شهری و روشنفکران و
 موزواری ملی". و چون این مفاهیم نیز نه درآورد و از زمینه زنده، بلکه درخورد مفهومی آروبین و جبهه شده
 کارههم است، ناچار هرگونه میانجیگری و نفس آنها در گذر از "شرط مقدم" به "انقلاب ملی و د مکرانیک" در
 ساختنی است. بدینگونه یک "انقلاب ملی و د مکرانیک" در ارم و بیت "شرط مقدم" در ارم و بدون پیوند مشخص
 از اینرو شرط مقدم "تنها سویه ای منطقی است و آنچه نیز منطفا تنها "مقدم" است، تنها "مقدم" باید
 آنرا بدست آورد. چگونه؟ از آنجا که جنگویی آن تنها منطقی است، پسرنه همچون آمارگاه حیرانسی
 واقعی و که چگونگیهای رعد از آن باید بار شناخته شود، بلکه همچون چیزی برای خود گرفته میشود و پس
 د ستاورد آن نیز سیمان انداره منطقی و نتیجه "اتحاد" نیروهایسی انگاشته میشود که تنها در این سویه منطقی
 اشتراك دارند. اتحاد و سیمان انداره محرد و که ولی همسکه از ناسه سر برود آمد و رویت ساسی گشتند
 چگونگی منتها بالا را مهیاد.